

دوشنبه ۲۹ شهر جمادی آواخر ۱۳۳۲

حوض بزرگ اندرون را دادم صبح زود آبش را خالی کردند، بعد حسن خان آمد، قدری صحبت کرد. زرگنده. آقا میرزا عبدالوهاب خان هم می خواهد از سفارت بیرون بیاید خیلی این وزیر مختار بد اخلاق است بی نهایت هم خسیس به اصطلاح «چس خور» است. از احوالات او صحبت می کرد: «هر روز یک آشپز عوض می کند، پول به آشپز نمی دهد، یک آشپزش می خواهد برود به وزارت خارج عارض بشود از دست وزیر مختار. تمام اجزایشان از فرنگی و ایرانی از دست اخلاق او به تنگ آمده اند.»

سه شنبه سلخ شهر جمادی آواخر ۱۳۳۲

رفتم توی حمام آب سرد، بیرن آمده صرف نهار کردم عزیر اقدس هم فلوس خورده امروز الحمدلله قدری بهتر است، ایران چون رفته است مدرسه، میرعلی اصغر خان ماشاءالله مشغول شیطانی است این ها را می نویسم که اگر من مردم، به سلامتی هر وقت بچه ها بزرگ شدند شرح حال خودشان و من را بخوانند.

اخبارات تازه: می گویند در قم اغتشاش شده، پسر مستولی باشی را ژاندارمری ها کشته اند و نایب حسین کاشی به حمایت متولی باشی آمده است با یک عده سوارزبادی. کرمانشاه و کردستان را هم می گویند اغتشاش شده از قراری که می گویند همه جایی نظم و مغشوش است.

چهارشنبه غره شهر رجب ۱۳۳۲

اعلی حضرت سلطان احمد شاه امروز تشریف فرمای بیلاق شدند. اول می روند سلطنت آباد به قدر یک ماهی آنجا خواهند بود، چون که صاحبقرانید را تعمیر می کنند،

بعضی تصرفات جدید هم از برای موقع جشن تاجگذاری در آنجا کرده‌اند. ناصرالملک هم عصری تشریف کثافتشان را خواهند برد به «چاله هَرز» سپهدار تفصیلات قم بعضی‌ها می‌گویند دروغ است ولی ایل سنجابی با کلهر با هم نزاع دارند و طرف کرمانشاهان اغتشاش است.

دختر آقا (نایب السلطنه کامران میرزا) رفت به مریض خانه دولتی که یا فردا، یا پس فردا عمل یدی بکند شکمش را، چون که مدتی است مبتلا است به مرض سرطان.

پنجشنبه ۲ شهر رجب ۱۳۳۲

قدری کتاب خوانده، کسل بودم، خیال می‌کردم. عزیر اقدس الحمدالله حالش بهتر است. به جایی نرفته تمامش را در منزل بودم وقت خود را به خیالات و کسالت می‌گذراندم.

جمعه ۳ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشت خواب دیدم در عمارت بیرونی مشغول تهیه مهمانی هستم از قنسول خانه روس و بعضی از ایرانی‌ها مهمان من شده‌اند و من گفتم ترتیبات میزشان را بدهد و خودم سوار شدم رفتم رو به پارک مرحوم اتابک. رفتم توی پارک دیدم مرحوم محمد تقی خان که سابق نور مرحوم مستوفی الممالک بود بعد که اتابک پارک را ساخت پارک را سپرد به او و آدم بسیار با سیلقه‌ای بود و سردار قوام رفته بود، او را دیدم از او پرسیدم اتابک رامی شود ملاقات کرد و گفت هنوز تشریف نیاورده‌اند — بعد از خواب بیدار شدم. باری عصری برخاسته قدری روزنامه نوشته بعد دعاهای عصر جمعه را خوانده رفتم بیرون بعد حاجی امین‌الحاقان و صدرالسلطنه آمدند.

شنبه ۴ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در تالار عمارت صاحب قرآنیه مهمان هستم. در آنجا جمعی هستند. آقا سید ابوالقاسم امام جمعه و سید عبدالله و عضدالملک را دیدم. مرحوم اتابک بود. سهم الدوله را دیدم. بعد رفتم توی اطاقهای طرف غربی عمارت، آنجا آقا سیدعلی جمارانی را دیدم به او گفتم باز در بابت خانه مرا اذیت می کنند به آقا سیدعبدالله بگو یک حکمی به من بدهد که اسباب آسودگی ما باشد. رفت و به او گفتم. مراجعت کرد و گفت آقای سید عبدالله اولاً توقع پولی دارند که به او بدهید بعد گفت هر جور حکمی که بخواهند من حاضرم بدهم. باری (امروز) حالم خوش نبود. اخبارات تازه می گویند طرف کرمانشاهان اغتشاش است. باری یک ساعت به غروب مانده سوار شده رفتم توی خیابانها گردش کردم. ده تا اتومبیل آورده اند از برای راه شمیران. دو سه تایش اتومبیل خوب هستند باقی مثل بارکش. از برای راه شمیران هر دو ساعت به دو ساعت از پس فردا رو به شمیران حرکت خواهد کرد.

یکشنبه ۵ شهر رجب ۱۳۳۲

(امروز) هم کسل بودم جائی نرفتم. استراحت کردم.

دوشنبه ۶ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب، دیدم که می گویند امپراطور روس آمده است به تهران. رفتم دیوان خانه امیراعظم هم با من بود. رفتم پیش شاه و امپراطور. دیدم توی اطاق برلیان سلطان احمد شاه نشسته است با امپراطور روس. یکی ما را معرفی کرد. امپراطور روس گفت عزیزالسلطان را می شناسم. بعد از من سؤال کرد آن سفر فرنگستان که با ناصرالدین شاه آمدی روسیه خاطر ت هست؟ جواب گفتم بلی. بنا کردم نشانی های آن



عارف شاعر در آن موقع که گاردن پارتی بوده است یک شعر از برای سپهدار گفته بوده است، سپهدار دو نفر از آدم‌هایش را تحریک کرده است که هر جا عارف را گیر آوردند به قصد کشت بزنند.

مهمانی های رسمی، «بال»ها و ترتیبات تشریفاتی که در آن سفر دیده بودم نشانی دادن. پرسید آن سال چند ساله بودی گفتم سیزده ساله بودم. امپراطور گفت: «یک شب توی تاتری که من توی عمارت «آرمیتاژ» دادم فلانی خوابش گرفته بود من فرستادم که بیدارش نکنند بگذارند درست بخوابد... بعد از خواب بیدار شدم. باری یک دستگاہ اسباب چائی خوری اعلائی چینی کاری اطریش داشتم که امپراطور اطریش خودش بدست خودش در وین به من داده بود پانصد تومان قیمت داشت. گفته بودم به حسن خان بفروشد که پولش را به زخم بعضی کارهای شخصی بزنم. به مبلغ نود تومان فروخته، پولش را هم به ما نداده است از این بابت اوقاتم تلخ است به جز تحسّر و تحمل هیچ چاره نیست. کرمانشاهان و کردستان هم اغتشاش است.

سه شنبه ۷ شهر رجب ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل سردار ظفر نبود. رفتم منزل حشمت الدوله، وکیل الملک برادرش از فرنگستان آمده است، هیچکدام نبودند. آمدم میدان توپخانه. اتومبیل های زیادی که از برای کرایه آورده اند که به شمیران حرکت خواهند کرد و چه به طرف قزوین و رشت حرکت خواهند کرد. می آمدند و می رفتند. یک اتومبیل کوچک قشنگ هم مال مسیو کتابچی خان است، جای دو نفر را دارد. یک اتومبیل هم مال صارم الدوله تازه آوردند که می بردند شمیران پیش صارم الدوله. آمدم دوباره منزل سردار ظفر، تازه آمده بود؛ سالار مسعود، مفاخر السلطنه و صادق خان پسر وکیل السلطنه بودند. صرف نهار سر میزی کردیم. اخبارات تازه این است که: کرانشاهان و کردستان را می گویند خیلی مغشوش است. بروجرد هم بی نظم و اغتشاش است نظام السلطنه حاکم بروجرد و لرستان در تدارک اِردو است و برای بروجرد مشغول گرفتن مجاهد است. اخبارات شهری: عارف شاعر، در آن موقع که گاردن پارتی بوده است یک شعری از برای سپهدار

گفته بوده است که آن شعر این است دو تایش:.....

این خبر به سپهدار رسیده، او دو سه نفر از آدم‌هایش را تحریک کرده است که هر جا عارف را گیر آوردند، به قصد کشت او را بزنند. چند روز قبل توی خیابان ناصر به عارف را گیر آورد، به قصد کشت او را می‌زنند. بعد از آن که پلیس می‌رسد آدم‌های سپهدار را گرفته بعد از استنطاقات، کاشف به عمل می‌آید که تفصیل چه بوده است. رئیس نظمیه هم سخت ایستادگی دارد که بایست این آدم‌های مجازات بشوند. سپهدار گفتند گاهی حاشا زده است که آدم‌های من نیستند. گاهی می‌گویند دو سه کاغذ به نظمیه نوشته است، دو کاغذ ناصرالملک به نظمیه نوشته است، هیئت وزراء به نظمیه نوشتند که آدم‌های این مردیکه دیوانه را ول بکنند، هیچ مثر مثر نشده است. رئیس نظمیه گفته است بایست به حکم قانون در حق آن‌ها مجازات به عمل بیاید کاغذهای هیچ یک را نخوانده است. سپهدار هم بعد از این که دیده است کاغذها سودی نبخشیده است گویا گفته است آدم‌های من نیستند. تا به حال که ول نکرده‌اند. روزنامه‌ها به یک زبان ملایمتی سپهدار را عقب کرده‌اند که ما از سپهدار که فاتح آزادیخواهی و قانون خواهی است (انتظار نداشتیم) همچو کاری بکند. فرمساق خیر دیوانه خوش اقبال خودش را مفتضح کرده است اگر کسی هم شعر را نشنیده بود حالا شنیده است، سر زبانها افتاده است. معتمد السلطنه هم حاکم قزوین شده. قوم السلطنه وزارت جنگ را قبول کرده حالا دو وزارت رسماً با اوست. پول اداره ژاندارمری دو قسط است که عقب افتاده است آنها هم صدایشان در حال بلند شدن است.

چهارشنبه ۸ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در باغ سلطنت آباد هستم جمعیت زیادی است حضرت اقدس هم جلوی آنهاست من هم مثل این است که از راه رسیده‌ام سوار هستم آمدم تا

پشت سر حضرت اقدس تا نزدیکی کلاه فرنگی آن جا پیاده شدم. یکی دو نفر را دیدم به من اشاره کردند که نگو جلال الدوله هم مرده. خبر مردن جلال الدوله را نده. بعد دیدم مرنار آمده نطق مفصلی کرده خبر مردن جلال الدوله را داده. حضرت اقدس بنا کردند گریه کردن. بعد بیدار شدم. بعد سوار شدم رفتم منزل حشمت الدوله، از وکیل الملک دیدن کردم. یک کاغذ هم از سرکار خاصه خانم به سرکار معزز الملوک رسیده بود که تاریخش شانزدهم شهر جمادی الاخری بود و نوشته بود هر وقت پول برسد حرکت خواهم کرد.

پنجشنبه ۹ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در منزل نشسته‌ام حضرت اقدس با ظل السلطنه آمدند. من با دستپاچگی لباس پوشیده آمدم حضور حضرت اقدس. در این بین میرزا زین العالدین خان معتمدالاطباء که در جزء اطباء مخصوص مرحوم ناصرالدین شاه شهید بود و در علم جراحی مهارت تام داشت وارد شد، حضرت اقدس فرمودند: حکیم ما هم علیل و مریض شدیم. عرض کرد همچو نیست وجود مبارک شما سال‌ها سلامت خواهد بود. باری سرکار معزز الملوک عصری سوار شده تشریف بردند به امیریّه احوالپرسی اخترالسلطنه، همشیره‌شان.

جمعه ۱۰ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم که در یک عمارت سلطنتی هستم. توی یک اطاق بزرگ جمعیت زیادی ایستاده‌اند اعلیحضرت سلطان احمد شاه در وسط اطاق راه می‌رفتند و صحبت می‌کردند. می‌گفتند: چه طور می‌شود بعضی مردم این قدر میل به آدم‌کشی دارند. گوشه حرفش به بختیاری بود. من عرض کردم مخصوصاً یک نفری است هیچ



قوام السلطنه سه وزارتخانه به کاکل او می گردد؛ وزارت داخله، یکی وزارت
جنگ و یکی مالیه.

باک ندارد اگر تمام مخلوقات عالم کشته بشود از برای نفع شخصی خودش. مقصود من در اینجا سردار بهار بود. از اطاق بیرون آمدم. آمدم پائین توی باغ محمد حسن میرزای ولیعهد را دیدم لب حوض ایستاده است خیلی مهربانی و اظهار لطف کرد بعد به من گفت کنیاک می خواهی؟ عرض کردم بله چرانمی خواهم. به آدم اشاره کرد به من کنیاک بدهد. از خواب بیدار شدم. قدری روزنامه نوشته دعاهاى عصر جمعه را خواندم. آقا جونی دم حوض داشت بازی می کرد یک مرتبه افتاد توی حوض. سرکار معرزالملوک پریدند و آقا جونی را گرفته از آب بیرون آوردنش. من که زانوهایم سست شده بود هیچ قادر به حرکت نبودم.

شنبه ۱۱ شهر رجب ۱۳۳۲

سردار ظفر آمد رفتم بیرون. قدری صحبت کردیم بعد رفت. از قراری که سردار ظفر می گفت سردار بهادر فردا می رود رو به بختیاری نمی دانم این جوانک حرامزاده چه در زیر سردار دارد. امیدوارم انشاءالله خون ناحق اشخاصی که به دست این بد ذات کشته شدند خونشان این حرامزاده را بگیرد و از این سفر برنگردد، آرزوی عیش عمارتش بدلس بماند.

یکشنبه ۱۲ شهر رجب ۱۳۳۲

هوا به قدری گرم بود که تا صبح نخوابیدم. ۲۷ درجه گرمای هوای دیشب بود. چون شب عید میلاد حضرت امیر بود آتش بازی مختصری کردند.

دوشنبه ۱۳ شهر رجب ۱۳۳۲

سوار شدم رفتم سلطنت آباد. توی باغ اجزای سلام جمع بودند. به قدر صد نفر

قزاق، پنجاه نفر ژاندارم و سی نفر توپچی سی نفر گارد بودند. وزیر دربار، سیف الدوله معاون وزارت داخله، فهیم الملک معاون وزارت مالیه، ترجمان الدوله، قوام حضور و اجزای خزانه داری و در واقع مستوفی ها بودند. بعد ناصر الملک آمدند، از «چالهرز» تا سلطنت آباد توی خیابان پلیس و قزاق و ژاندارم از برای ناصر الملک ایستاده بودند. ناصر الملک رفتند توی حوضخانه بزرگ نشستند. قوام السلطنه که سه وزارت به کاکل او می‌گردد که وزارت داخله و یکی وزارت جنگ و یکی مالیه، ارفع الدوله وزیر عدلیه، حکیم الملک وزیر معارف، ممتاز الدوله وزیر پست و تلگراف، مستشار الدوله وزیر فواید عامه، علاء السلطنه رئیس الوزراء، مستوفی الممالک و عین الدوله هم بودند. اعلیحضرت بیرون تشریف آوردند. شرفیاب شدیم. بعد اعلیحضرت وزرا را احضار فرمودند به طور تغییر فرمودند که چرا عمل تاجگذاری را مرتب نمی‌کنید. اعلیحضرت همایونی عصری سوار شدند تشریف بردند گردش.

سه‌شنبه ۱۴ شهر رجب ۱۳۳۲

عصری سوار شده رفتم منزل نظام السلطان او را برداشته رفتم منزل معیر الممالک، در واقع قمارخانه رسمی طهران. پسرهای مرحوم اتابک، اشخاصی که هر شب آنجا هستند، بودند و مشغول بازی رولت بودند. تا ساعت سه از برای وقت گذراندن آنجا بودیم مبلغ قلیلی هم باختیم. بعد آمدم منزل.

چهارشنبه ۱۵ شهر رجب ۱۳۳۲

دعاهای نیمه رجب را خوانده قدری روزنامه نوشتم به جایی نرفتم منزل بودم. اخبارات تازه این است که: حاجی امیرزا ابوالقاسم امام جمعه دختر زنش را که دختر مرحوم موقر السلطنه است عروسی کردند به پسر امام جمعه

پنجشنبه ۱۶ شهر رجب ۱۳۳۲

رفتم امیریه حضور حضرت اقدس، سلطان محمود میرزا هم در باغ بود با او قدری صحبت کرده بعد رفتم حضور حضرت اقدس. پسر ملامحمد آملی بعد هم میرزا ابوالقاسم خان وزیر آمد بعد از رفتن آنها به قدر یک ساعت هم من با حضرت اقدس دو به دو صحبت کرده سوار شده آمدم منزل.

جمعه ۱۷ شهر رجب ۱۳۳۲

اخبارات تازه این است که: این روزها گفت و گو تاجگذاری است. ناصرالملک میل ندارد تاجگذاری بشود. طوری مشغول است و دوز^۱ و کلک می کند که بعد از تاجگذاری برود فرنگستان. بعد کارهای دولت درهم و برهم بشود که وجود خودش را لازم بدانند بیاید ماهی پانزده هزار تومان دیگر بگیرد. گاهی می گویند تاجگذاری عقب خواهد افتاد، گاهی می گویند تا وکلای ملت نصفشان جمع نشوند چون بایست اعلیحضرت برود در مجلس قسم یاد بکند تاجگذاری نخواهد شد. اتحاد صولت الدوله قشقائی با قوام الملک علی الحساب نتیجه ایی که بخشیده است این است که تلگرافی کردند به دولت (که) یا اداره ژاندارمری را منفصل بکنید و اگر نکردید ما خودمان منفصل خواهیم کرد و دیگر اطاعت دولت را هم نخواهیم کرد. دیگر معروف است که دولتین روس و انگلیس عزل کابینه وزراء را هم جداً خواسته اند. از دیروز تا به حال هم، از کالسکه، درشکه، اتومبیل، اسب، الاغ، قاطر و هر مالی که می رود رو به شمیران و از شمیران مراجعت می کند حق العبور می گیرند. کالسکه دو قران، درشکه یک قران، اسب دهشاهی، الاغ پنجشاهی، از برای آب پاشی و تعمیر خیابان راه شمیران. عصری رفتم بازدید صدرالسلطنه پسر بزرگ سپهر که با صمصام السلطنه رفته بود اصفهان. میانهاش به

صمصام السلطنه برهم خورده است و سه روز است (که) آمده و لایحه‌ایی بر ضد صمصام السلطنه نوشته است که بدهد روزنامه‌ها چاپ کنند. خیلی از وضع مردم اصفهان بد می‌گفت، از صدمه‌ای که از بختیاری به مردم اصفهان خورده و می‌خورد، بد می‌گفت (می‌گفت) بختیاری‌ها خیلی طمع دارند. مذهب که ندارند و به هیچ چیز مردم ابقا نمی‌کنند. باری از آنجا سوار شده رفتم منزل معیرالممالک پای میز بازی رولت. پسرهای مرحوم اتابک. خازن الدوله و... و... و حضرات قماربازها جمع بودند قدری بازی کرده مبلغی برده آمدم منزل. اخبار تازه: دختر سپهدار را امشب عروسی کردند برای پسر سردار منصور. مملکتی را به عزا نشاندند و امشب برای خودشان عروسی کردند.

شنبه ۱۸ شهر رجب ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم. یک مرتبه دیدم هیاهو شد. عزیز اقدس که دیروز ناپرهیزی کرده بود یک مرتبه پس افتاده و نوبه غش کرد. دویدم پای تلفن زود منصورالحکماء را خواسته آدم هم فرستادم. هیچ حواس خودم را نفهمیدم، دیوانه شدم. به قدر نیم ساعت بچه توی غش بود منصورالحکماء آمد مشغول معالجه شد الحمدلله حالش خوب شد. همیشه از خداوند خواسته‌ام من را پیش تر از معززالملوک و این سه بچه از دنیا ببرد.

یکشنبه ۱۹ شهر رجب ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشته‌ام هم خوب نبود. قدری با بچه‌ها بازی کرده گاهی کتاب می‌خواندم.

دوشنبه ۲۰ شهر رجب ۱۳۳۲

قدری روزنامه نوشتم. امروز حالم کسل بود جایی نرفتم.

سه‌شنبه ۲۱ شهر رجب ۱۳۳۲

سوار شده رفتم منزل امیر مفخم. جمعی آنجا بودند یک سیدی از اهل یزد بود صحبت‌های خوب می‌کرد. از مشروطه و مشروطه‌طلب‌ها بد می‌گفت. ظهر شد من را نهار نگاه داشتند. رزها هم در مجلس مشیرالدوله، مؤتمن‌الملک و مستوفی‌الممالک جمع می‌شوند کیسیون می‌کنند برای تاجگذاری و انتخابات ولایات.

چهارشنبه ۲۲ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در یک اطاقی هستم وجیه‌الله میرزا سپهسالار آنجا است. امیراعظم هم آمد قدری ایستاد بعد اذن جلوس داد او هم نشست. بعد حکیم‌الملک مرحوم آمد. قدری با امیراعظم مثل آن زمانی که حکیم‌الملک خاطر امیراعظم را می‌خواست و به پشت گرمی او به روی سپهسالار ایستاد و ارث مادرش را مطالبه کرد آن نگاه‌هایی که آن زمان مرحوم سپهسالار به امیراعظم می‌کرد و آه می‌کشید و به حکیم‌الملک نگاه می‌کرد (همان) حالت را دیشب در او دیدم. باری از خواب بیدار شدم. اخبارات تازه این است که: ارفع‌الدوله سه چهار روز است رفته است به فرنگستان که برود پترزبوغ. بعضی گفتند گویا راجع به ایران و آذربایجان و عزل شجاع‌الدوله و انتخابات با دربار امپراطور (مذاکره) بکند.

پنجشنبه ۲۳ شهر رجب ۱۳۳۲

امروز جایی نرفته مشغول خواندن کتاب بودم. یک ساعت به غروب مانده سوار شدم رفتم بازدید اعلم‌السلطنه، نبود. بعد رفتم که بروم بهجت‌آباد. نرسیده به باغ بهجت‌آباد باغی مال محمدتقی خان اتابکی بود که عضدالدوله آنجا را اجاره کرده است و منزلش آنجا است. تا یک ساعت از شب گذشته آنجا بودم بعد آمدم منزل.

جمعه ۲۴ شهر رجب ۱۳۳۲

پدر سرکار خاصه خانم آمد قدری صحبت کرد عصری دعاهاى عصر جمعه را خواندم رفتم بیرون آقا محمدتقی ارباب آمد قدری بود و رفت قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

شنبه ۲۵ شهر رجب ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در یک جایی هستم مثل این است که باغ خاص باشد. جمعی هستند. بعضی ها من را شماتت می دادند از فروختن باغ خاص و من جهت و علت فروش باغ خاص را (شرح می دهم) که عین الدوله باعث شد. رفتم توی باغ و عمارت دیدم عجب آبادی ها کرده است. گفتم اگر اینجا تا به حال (مال) من بود که این طور آباد نمی شد. من پول نداشتم خرج آبادانی اینجا بکنم. بلکه خراب تر می شد. دیدم یک شتری را خوابانده اند و پاهایش را بسته اند از دهانش به قدری کف آمده بیرون که صورتش را سفید کرده و جلوی چشمش را گرفته است. من گفتم این شتر خیلی مست است. چون من یک سال در جاجرود گیر شترِ مستِ مرحوم وجیه الله میرزا افتادم و نزدیک بود من را بکشد از شتر مست می ترسم. گفتم بگذارید زود رد شوم. می خواستم وارد آن یکی باغ بشوم که دیدم از عقب سر صدا زدند که شتر آمد در بروید. من فرار کرده زود خود را رساندم به توی آن باغ و رفتم توی یکی اطافی که درش تنگ بود که شتر نتواند تو بیاید.

عصری سوار شده رفتم منزل امیرمفخم. قدری صحبت کرده و مراجعت کردم. قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

یکشنبه ۲۶ شهر رجب ۱۳۳۲

دایه میرزا علی اصغر خان جونی، شوهرش که در نظمیة بود، در توی مدرسه

نظمیه مستخدم بود سه روز پیش دل درد می‌کند، می‌برند مریض‌خانه مخصوص نظمیه که دکتر امیرخان رئیس و دکترش است. شکمش را عمل می‌کنند مرحوم می‌شود. باری امروز به عیالش که دایه آقاچون است خبر دادند معرکه کرد. شب مشغول دعای شب ۲۷ مبعث شده قدری روزنامه نوشته استراحت کردم.

دوشنبه ۲۷ شهر رجب ۱۳۳۲

با آقا میرزا آقاخان سوار شده رفتیم به عزم شمیران. خیابانها را خوب آب‌پاشی می‌کنند. از کالسکه و درشکه یک قران می‌گیرند یک مرتبه رفتن می‌گیرند یک مرتبه برگشتن. از اسب، قاطر، الاغ از همه می‌گیرند. اتومبیل‌های کرایه هم متصل کار می‌کنند. دو سه درجه دارد. چهار پنج مرتبه پیش از ظهر، پنج مرتبه بعد از ظهر تا شب حرکت می‌کنند. درجه اول هشت قران، درجه دوم پنج قران می‌گیرند. در قهوه‌خانه قصر فجر بلیط گرفته. دم سقاخانه سید بلیط را، ممیزی کرده پاره کردند. دم سقاخانه درویش، مستوفی الممالک با شهاب‌الدوله را دیدم می‌رفتند بالا به دژ آشوب. مستوفی الممالک مهمان علاءالسلطنه رئیس الوزراء هستند با سایر وزرا و وکلا که مال طهران هستند. قدری با مستوفی الممالک صحبت کرده بعد راه افتادم. خیابان از قلعهک الی دم قهوه‌خانه سید را خوب درختکاری کرده‌اند. سپهدار یک آب‌نمای خوبی این طرف عمارت‌هایش ساخته است فواره‌ها و حوض‌ها ساخته که فواره‌هایش خوب می‌پرد. پل جلوی سفارت روس را هم مشغول هستند تغییر می‌دهند که از بالاتر درست برود رو به خیابان پهلوی سفارت. باری رفتم تجریش منزل سردار ظفر، باغ خوبی است. سردار ظفر و مرتضی قلیخان پسر صمصام‌السلطنه و سردار فاتح که چند روز است آمده، آنجا بودند. نشستم قدری صحبت کردیم معلوم شد امشب عید تولد پادشاه انگلستان است و عید می‌گیرند. فوری آمدم پای تلفن. به شهر منزلمان تلفن کردم که لباس شب با نشان از

برای من بیاورند. امشب اول شب مهمانی دارند. ساعت نُه فرنگی مجلس شب نشینی دارند. هر کس که می خواهد برود تبریک از ساعت نه به بعد می رود. باری یک ساعت از شب رفته صرف شام کرده، لباسهای من را که از شهر آورده بودند پوشیده نشان زدم. من با سردار ظفر، مرتضی قلی خان با احياء الملک توی درشگه ها نشسته رانندیم از برای قلعهک سفارت انگلیس. تمام سفارت را با فانوس الوان چراغانی کرده بودند. رئیس الوزراء، وزیر خارجه، وزیر مالیه و داخله و جنگ که قوام السلطنه باشد، وزیر پست و تلگراف که ممتازالدوله باشد، وزیر اوقاف که مستشارالدوله باشد، وزیر علوم که حکیم الملک باشد، وزیر عدلیه که ارفع الدوله باشد (ارفع الدوله که در چندی قبل نوشتم رفته به فرنگستان به پترزبورغ برای اصلاحات بعضی امورات پلتیک و شاید هم در پترزبورغ وزیر مختار بشود، روس ها قبولش نکردند و نرفته است، و به وزارت عدلیه خود باقی است). اجزای وزرات خارجه اغلب بودند. سفرای خارجه تماماً با زن هایشان و نایب هایشان بودند. ژنرال قزاق با صاحب منصب ها و صاحب منصب های ژاندارمری بودند. بعد که همه جمع شدند رفتیم سر میز سوپه. مشروبات و مآکولات بود صرف شد. تا ساعت پنج و نیم سوار شده آمدم منزل سردار ظفر استراحت کردم.

سه شنبه ۲۸ شهر رجب ۱۳۳۲

صبح با سردار ظفر نشسته صحبت کرده صرف چائی کردیم. همچو میل کردم که با اتومبیل بروم شهر. مفاخر السلطنه که در واقع پیشکار سردار ظفر است می آمد شهر. پیاده آمدیم تا دم تلفن خانه که اتومبیل بیاید. سعید السلطنه را ملاقات کردیم که از فرنگستان آمده است. چند روز است، باری به قدر نیم ساعت بیشتر منتظر شده. اتومبیل درجه دو آمده پنجاه قران داده. بعضی هم از فرنگی و ایرانی و یک زن فرنگی هم آمده بود. سوار شده به راه افتادیم. آمدیم اول خیابان زرگنده و آنجا بلیط گرفته.

سی و پنج دقیقه به همه جهت طول کشیده تا آمدیم دم خیابان لاله‌زار پیاده شدیم. آمدم منزل. عصری سوار شده رفتم خیابان لاله‌زار، یک تفنگ کوچک از برای پسر سردار ظفر که اسمش درویش علی است خریدم. از آنجا رفتم منزل امیرمفخم کاری با او داشته مدتی نشسته صحبت کردیم. یک ساعت از شب گذشته مراجعت به منزل کردم.

چهارشنبه ۲۹ شهر رجب ۱۳۳۲

عصری قدری روزنامه نوشتم یک کاغذ از سرکار خاصه خانم رسید که از کرمانشاهان حرکت کردند رو به طهران. باری رفتم پشت بام ماه را بینم. ماه را ندیدم از برای ضعف چشم، آمدم اندرون دعاهای شب اول ماه را خوانده استراحت کردم.

پنجشنبه ۳۰ شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح دعاها و نماز اول ماه را تماماً خواندم. سرکار معززالملوک رفتند بازار که بعضی لوازم که برای ورود سرکار خاصه خانم می‌خواستند بخرند. درةالدوله هم آمد امشب اینجاست. تا نیم ساعت از شب رفته بیرون بودم. بعد آمدم اندرون قدری روزنامه نوشته دعاهای شب جمعه را تماماً خوانده استراحت کردم.

جمعه ۲ شهر شعبان ۱۳۳۲

عصری قدری روزنامه نوشتم. امشب سادات شیرازی در خانه نقیب‌السادات عید تولد حضرت سیدالشهداء را جشن می‌گیرند، دعوت کردند. سوار شده رفتم میدان شمس‌العماره پیاده شدم. بین راه هم آتش بازی دولتی را هم شروع کردند. توی کوچه هم چهل چراغ به دیوار کوبیده بودند. توی حیاط هم چهل چراغ زیادی کوبیده بودند. زن‌های زیادی هم روی پشت بامها بودند. توی حیاط نشسته به قدر یک ساعت تماشای مردم را کرده بعد رفتم منزل.

شنبه ۳ شهر شعبان ۱۳۳۲

پیش از ظهر توپ زیادی به رسم تبریک عید انداختند. عصری سوار شده رفتم منزل امیرمفخم با او سوار شده رفتم دم باغ ایلچی منزل آقا شیخ محمدرضای مجتهد بازدید. امین السلطان هم آنجا بود قدری نشسته صحبت کردیم. بعد مراجعت کرده آمدم منزل.

یکشنبه ۴ شهر شعبان ۱۳۳۲

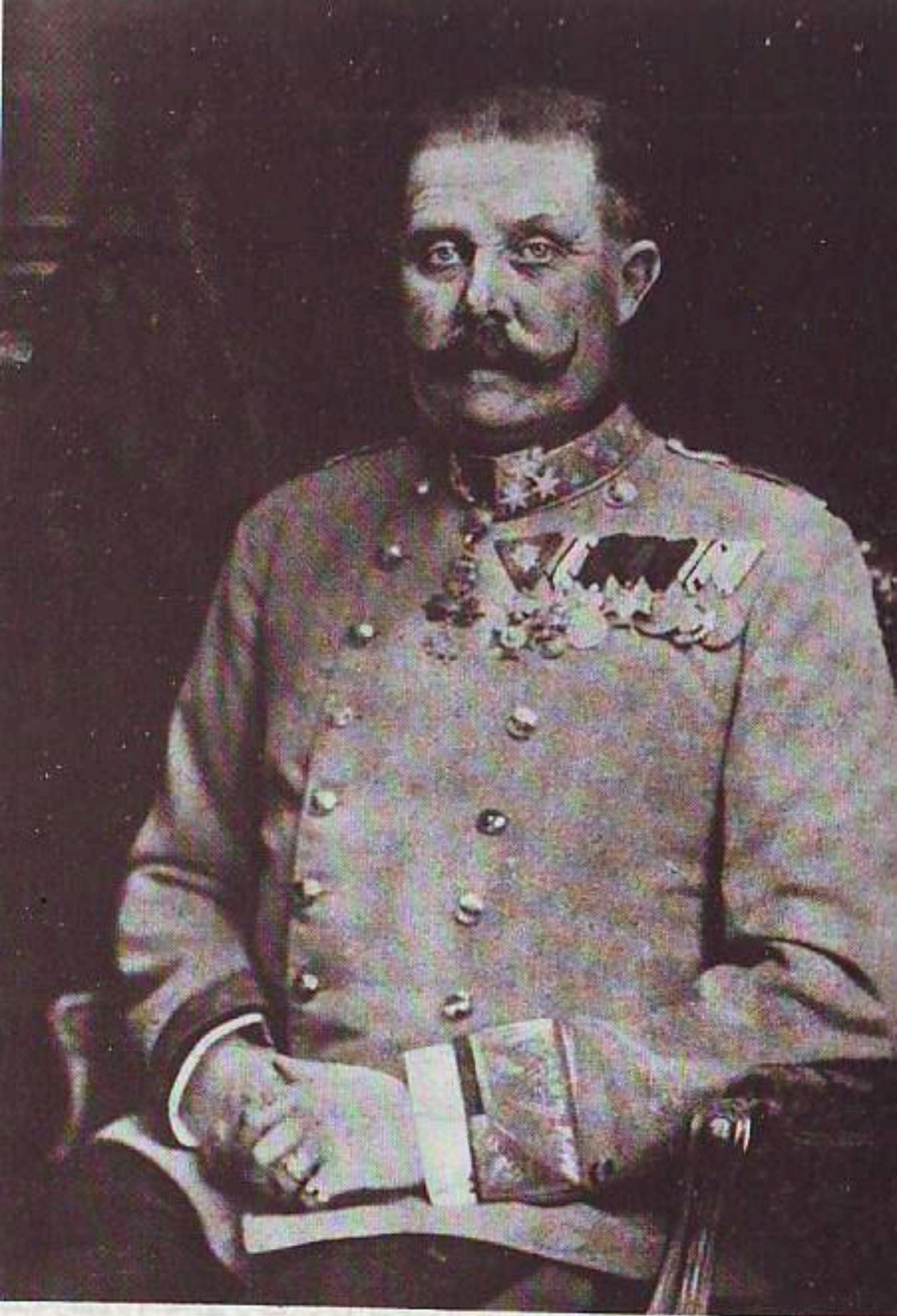
قدری روزنامه نوشتم. بچه‌ها از امیریه آمدند رفته بودند حمام. والا حضرت اقدس امروز شهر بود امشب را هم شهر خواهند بود فردا عصر را شمیران تشریف خواهند برد.

دوشنبه ۵ شهر شعبان ۱۳۳۲

دیشب خواب دیدم در یک جائی هستم. من بودم و مرحوم مخبرالدوله که عوالم مخصوص دوستی ثابتی با من داشت. دو سه نفر دیگر بودند که من آنها را نشناختم. صحبت وضع حالیه مملکت و هیئت وزراء به میان آمد. مخبرالدوله می‌گفت فلانی که مقصودش من بودم شاهد است اوایل سلطنت مرحوم مظفرالدین شاه. میرزا علی اصغر خان صدراعظم را معزول کردند و من را وزیر داخله کردند چندین مجلس به خود مظفرالدین شاه مکرر عرض کردم کار خبطی کردید صدراعظم را معزول کردید و گول فرمانفرما را خوردید. راست هم گفته من در دو سه مجلس بودم مرحوم مخبرالدوله از این حرف‌ها می‌زد. از خواب بیدار شدم.

سه‌شنبه ۶ شهر شعبان ۱۳۳۲

سرکار خاصه خانم که روز جمعه دوم وارد قم شده بودند، دیشب از قم حرکت



ولیعهد دولت اطریش را هم با زنش کشتند

کردند رو به تهران. می‌گویند راه قم هم قدری مغشوش است. قدری روزنامه نوشته استراحت کردم. چهار تا رطیل هم کشتیم.

چهارشنبه ۷ شهر شعبان ۱۳۳۲

مشغول ترتیبات ورود خاصه خانم بودیم. هر ساعت یک جور ترتیبات می‌دادیم. هر کس یک جور رأی داشت من هم سکوت بودم تصدیق به قول همه می‌کردم. اخبارات تازه مردن قطب‌الدوله است چند روز است مرده است. خیابان ناصریه را هم دو روز است مشغول چوب‌بست هستند از برای تاجگذاری (که) اعلیحضرت از زیر طاق نصرت‌ها بروند مجلس قسم یاد بکنند.

پنجشنبه ۸ شهر شعبان ۱۳۳۲

صبح ترتیبات رفتن به استقبال سرکار خاصه خانم را می‌دادیم. شام امشب را قابلمه کردند که برویم کهریزک استقبال. سوار شده رفتیم رو به امیریه. رفتیم اندرون که دیدم حسینقلی تلفن چی دوید که سرکار خاصه خانم از حسن آباد می‌خواهند با شما حرف بزنند. رفتیم پای تلفن حضرت اقدس هم از کامرانیه گوشی تلفن را گرفته، معرزالملوک از اندرون من از بیرون با سرکار خاصه خانم صحبت کردیم. نیم ساعت به غروب مانده سرکار معرزالملوک ایراندخت، عزیزاقدس و معصومه خانم در یک درشکه که حشمت‌الدوله فرستاده بود سوار شدند، من و حاجی امین‌الخاقان هم در یک درشکه که متعلق به حضرت اقدس بود و آقا میرزا آقاخان و حسن خان توی کالسکه ما نشسته رفتیم رو به کهریزک. تا دو ساعت از شب گذشته رانندیم از برای کهریزک. سر زنجیر ایستادیم. رفتن و برگشتن کالسکه‌ای هشت هزار پول باج گرفتند. ساعت سه و نیم از شب گذشته وارد کهریزک شدیم. آبدارهای ما را برده بودند در عمارت کارخانه قند